

## چادوهای که بسیر زمین آمو میرسد

۱۱

جائی که تخت خواب خود را زده ایم سایه و راحت بخش است. جز این چیزی قابل توجه در اینجا نیست. روی رودخانه پل آجری بوده که سیل آنرا برده است. میگویند درختهای «لوبیای» هندی را که در باغ فرماندار روئیده و آنجا را معطر ساخته است از روسیه آورده اند. بجای برف در بازار یخ میفروشند.

بامیان - ۸۴۰۰ تا ۱۹۵۰ میلی خان آباد - ۸ ژوئن: بر پروزد در خان آباد همینکه بکامبون پا گذاشتیم مدیر خارجه دوان آمد و گفت يك ساعت صبر کنید و خواست دو خدمتگزار تازه همراه ماروانه سازد. کریستوفر خشمناک شد و غرید. من پا بزمین گوییدم. خلیفه در گوش مدیر خارجه گفت اینها مردمان خطرناکی هستند و نمیشود برخلاف میلشان رفتار کرد. سید جمال قسم خورد که يك دقیقه دیگر معطل نخواهد شد. باین ترتیب نگهبانان خود را برداشته براه افتادیم. نگهبانان از آمدن باین سفر کوتاه خوشحالند و میخواهند کابل را ببینند اما میترسند در بازگشت بمزار دچار زحمت شوند.

تشریح تاریخچه پایتخت و ابنیه ایران در یکی از فصول آن کتاب مینویسد: محمد شاه مانند بعضی از سلاطین ایران سفاک و بی رحم نبود بلکه با سوء ظن زیادی که از اطرافیان خود نسبت بموقعیتش داشت خیلی در بیم و هراس بسر میبرد. بعد از ظهر یکی از روزها که قائم مقام در باغ نگارستان نشسته و مشغول چای خوردن بود میر غضبی آمده فرمانی از طرف شاه باو ارائه داد که باید فوراً وی را بقتل برساند. آنگاه او را در یکی از تالارهای باغ نگارستان خفه نمودند و در مورد خفه نمودن او شایعات زیادی وجود دارد. در تهران معروف است میر غضب متکائی بر دهان او گذارد و آنقدر فشار داد تا خفه شد ولی یکی از معمرین تهران که ناظر قتل قائم مقام بود برای من حکایت کرد که میر غضبها طنابی بگردن او انداخته بقدری فشردند تا خفه اش کردند.

در میان روایاتی که درباره خفه کردن قائم مقام هست گفته میرزا باقر قائم مقامی مقرون بصحت است. گره زدن و فشردن طناب کلفت مشکل است و طناب باریک هم زخم روی گردن میگذارد. چون نمی بایست خون اور ریخته شود قطعاً با پارچه انجام شده است. امیر کبیر را نیز بعد از فصد بادستمال ابریشمی و بقولی لنگ خفه کردند.

پس از قتل قائم مقام مامورین دولت اشیاء ذیقیمت و کتابها و اوراق او را ضبط کردند. سر تیپ قاسم خان میرزا محمد وزیر و پسر بزرگ و دو برادر او را دستگیر و روانه فراهان نمودند. میرزا اسحق برادرزاده قائم مقام را که نزد فریدون میرزا بسمت کارگزاری در تبریز بسر میبرد از شغل خود منفصل و روانه قم نمودند. پس از انتشار خبر قتل قائم مقام هر کس بخیال وزارت و طمع صدارت افتاد. عده ای بیکدیگر تهنیت میگفتند و عده ای هم از این خبر مغموم و متأثر بودند.

خاک است جای گنج فراوانرا

در فضل و علم گنج فراوان بود



نمیدانم چرا ما اینهمه بهمراهی این دوازش می نهیم . مسخرگی ایشان بیش از کارشان است . هر وقت بغلیفه فرمانی داده میشود آنرا چندبار بآهنگ ادا میکند و علاقه فراوان خویش را بخدمت بیان کرده اطمینان میدهد که رضایت ماخشنودی اوست و آخر آن کار را انجام نمیدهد . قیس آشکا را تنبل است . تا او را تکان ندهیم از جای خود بر نمیخیزد . اما این خوبی را دارند که از عکس برداشتن و تماشای نقاط دیدنی مارا باز نمیدارند .

درهیچده میلی خان آباد باردیگر برودخانه قندوز هنگام وارد شدن بکوهستان بر خوردیم و اکنون هم که در بامیان هستیم هنوز در کنار شاخه‌ای از آن حرکت میکنیم . اگر این رودخانه نبود چگونه میتوانستند راه اتومبیل رودر کوههای هندوکش بسازند . باید بگویم که در اینجا اندکی اسباب زحمت ما شده و یکی از شاخه‌های کوچک آن که از آب شدن برف کوهها طغیان کرده در میان دشت بنلان راه مارا بسته است .

ناچار توقف کرده‌ایم و پی در پی سنگ در آب می‌چینیم تا کم یازیباد شدن آن معلوم شود . در مرتع خنک و در زیر سایه علفهای بلند لمیده‌ایم . در آن نزدیکی در دامنه کوههای از برف پوشیده تپه‌ایست استوانه شکل و چندگور و یک ضریح بر آن قرار دارد . پس از اندک زمان یک کامیون دیگر بما پیوست . مسافران پاره‌ای حلبی را روی زمین نصب کرده بمسابقه تیراندازی مشغول شدند . خلیفه و قیس و سید جمال بآنان پیوستند . من و کریستوفر آب تنی کردیم . اما آب بقدری آلوده بود که در پایان نلگزیبر تن خود را بکمک ماهوت پاک کن تمیز کردیم . چون آفتاب رفت تخت های خواب را پهلوی کامیون زدیم . ناگهان پشه‌هایی که بیزرگی عقاب (!) بودند گرد آمدند و گفتی هممانانند که بصدای زنگ شام می آیند .

بامداد روز بعد من در تخت خواب خود دراز کشیده بودم که مردی موقر براسب کهرسوار فرارسید و کنار رودخانه ایستاد . لباده قهوه‌ئی رنگ رفته گل سرخی بتن داشت . پته مندیل خود را بدور صورت و روی ریش جو گندمی خود پیچیده و یک بره قهوه‌ئی در پیش خود گرفته بود . پسردوازه سیاه‌اش پیاده از پی اومی آمد و ردای سرخ گشاد بتن و چوبی بدست داشت که با آن یک میش و بره سیاهش را می‌کرد . وقتیکه همه لب گذار گرد آمدند عمل گذشتن از آب آغاز شد . نخست پیرمرد بآب زد و بزحمت سراسب خود را برخلاف جریان آب نگاهداشت . بره قهوه‌ئی را آنسوی آب بزمین گذاشته باز گشت سپس بره سیاه را بیک پای از سر گرفت و دوباره بآب زد . بره فریاد می‌کشید . میش بهم‌دردی او ناله کنان حرکت کرد ولی جریان آب او را بنقطه‌ای که حرکت کرده بود باز آورد . بره‌اش سالم بآن سوی آب رسید و در کنار بره قهوه‌ئی ایستاده همچنان فریاد میکرد . باردیگر پیرمرد باز گشت و بکمک فرزند میش را که خیس شده بود و میلرزید پکصدگز بالاتر از گذار برد . میش از آنجا بآب زد و فشار آب او را درست بگذار آنسو برد و بره‌ها بگرمی او را پذیرفتند . سپس پسرای خود را روی چکمه پدر گذاشته بیشت سراو جست و باهم روانه شدند . پس چوبی را که بدست داشت بتروودخانه میزد تا معلوم کند استوار است . در آنسوی آب از اسب پیاده شد و بره قهوه‌ئی را روی زمین پدر



جاده دومیش و برة سیاه را بحرکت درآورد و خود از پی آنها دویدن گرفت . ردای سرخش از باد تکان میخورد . اسب کهر نیز از پی آنان روانه شد و رفته رفته از افق ناپدید گردید . ب فکر افتادیم که ما نیز با اسب از آب بگذریم . اتفاق را آب شبانه سه و نیم اینچ پائین رفته بود و سید جمال هم تصمیم داشت بهر صورت کامیون خود را از آب بگذرانند و قرارداد خود را دائر بر ساندن ما بمقصد لغو نسازد . پس ، از دیه دوردست سی تن را گرد آورد . چند تن با طناب کامیون را کشیدند و بقیه از عقب هل دادند . همینکه کامیون بسرازیری گذار رسید بسرعت بمیان آب رفت . مردانی که در جلو بودند از ترس جان متفرق شدند . در مدت ده ثانیه کامیون بطرف پائین رودخانه رفت بطوریکه پیاده کردن آن در آنسوی آب محال مینمود . سپس عقب زد و بوزاهش از سمت جریان آب گردید و بسرعت سی میل در ساعت پهنای رودخانه را طی کردن گرفت . مردان عرقچین بسرریشدار فریاد برآوردند و بموقع آنرا هل داده بگذاری پائین تر رساندند . آب بهیچ یك از نقاط حیاتی آن وارد نشده بود .

بغلان مجموعه چندین دیه است که در انتهای جنوبی دشت قرارداد . بیرون دیه ها کشت غله را درو کرده و دسته دسته پهن کرده اند تا خشک شود . از روی « پل خرمی » که روی قندوز با آجر و روی يك طاق ساخته شده است گذشتیم . پهلوئی آن چند بنه گل میخک دیدم که سفید و ریزه و ساقه های آن بلند بود . از این جا بیعجاده باصوول مهندسی ساخته شده و دارای شیب ملایم بود . زیر سازی سنگ داشت و پاره ای جاها صخره را بریده و راه درآورده بودند ولی از آنجا که آن منطقه خاکی بود زیر سازیها در مقابل باران تاب نیاورده و جاده مانند پنیر شکاف برداشته بود .

منظر دو طرف جاده اکنون زیباتر از همه طول مسافرت ما گردید بطوریکه آرزو کردیم که با اسب آنجا را طی کنیم . از رودخانه دور شدیم و بسر گز هندی کش رو آوردیم . بجای پیچ و خم از پشته های پر شیب پی در پی گذشته بسینه های سبز آن رسیدیم . از هر سو ناچشم کار میکرد در سینه و دامن کوه سبزه موج میزد و در میان سبزه ها گل های رنگارنگ صورتی و زرد و سفید مرتب ، نه پرنزدیک بهم و نه پردور از هم و نه پیش از اندازه روئیده بود . چنان مینمود که یکی از بزرگان خاور مانند « بیکن » سرتاسر آن سلسله جبل را گلکاری کرده باشد . گل کاسنی آبی ، گل بیرک چهره ای ، گل خشخاش برنگ لیمو و دارای گرزهای کلفت قهوه ای ، سنبله سفید مانند یاسمن ، سنگ شکن خالدار ، کلی کوچک که زرد و کم رنگ و درونش قهوه ای و مانند مشک بود ، شاخه های گز نه صورتی که برگهایش بونداشت ، بت های شکوفه خرچنگ سرخ و گل های بسیار دیگر دو برو و ابرهائی که در افق این چمن و بالای سر قرار گرفته بود و دشت سبزی پاریان « تر کستان » در پائین پای ما ، دست بدست هم داده دلربائی میکرد . گاهی این منظرها از پشت درختهای بسته بچشم میخورد . کامیون ما چنچ چنچ کنان و بخاردهان بالا میرفت و ما از اینکه نمیتوانستیم آن مناظر را سیر ببینیم ناخشنود بودیم تا بنوک دره « کم بیرک » رسیدیم .

زمینهای بلند و سبزر را بسرعت طی کرده بدره باریکی بطول دو میل که مسیل و سنگلاخ بود وارد شدیم . کامیون بهرحمت از میان صخره های شل بحرکت میگرد . انتهای



دوه باردیگر قندوز زیر پای ما نمایان گردید و قلعه‌های بلند از برف پوشیده از آنسوی برخاست. بدنبال رودخانه و بسوی غرب روان شدیم. شب فرارسید و ناگزیر در دیهی بنام تالار برفك منزل کردیم.

امروز از خواب برخاسته متوجه شدیم که از آسیای وسطی گذشته‌ایم. قبائل جنوبی بسوی شمال در حرکت و عبارت بودند از افغانان حقیقی و گندم کون. لباس آنان نیمی افغانی و نیمی هندی بود. افسار دویست تاسیصه شتر را در دست داشتند. کاخهای فروریخته و باروهای چند بالای تپه‌های مقابل قرار داشت. قندوز از تنگنایی که دیوارهای سنگین آن از دوسو صدها پابسوی آسمان آبی افراشته بود، کف کنان میریخت و چنان می نمود که از تنگی جا خشمناک است. این منطقه کوهستانی بطول چهل میل و مانند سه ربع دایره و دارای دره‌های سبزره‌افران بود. هشت یانه بار از روی پلهای چوبینی که روی رودخانه ساخته شده بود گذشتیم. کنار آب همه جا بته‌های گل و درخت انار روئیده و گلنارها باز شده بود. سرانجام يك پل مارا از جاده اصلی جدا ساخت و بسوی غرب بدره بامیان وارد شدیم.

از هنگام حرکت از دشت آمو تا کنون ۶۰۰۰ یا بالا آمده‌ایم. صخره‌های این دره شکفت‌انگیز که سرخی ریوند و قلعه‌های آن که نیلی و از برف پوشیده و حاصله‌های تازه رسته آن که برنگ سبز سیر بود همه دره‌های لطیف کوهستان درخشندگی خاص داشت. همینکه از دره‌های فرعی بالا رفتیم چند غار و آثار ویران شده نمایان گردید. رنگ صخره‌ها زرد شد. ناگیا هزاران غار که مسکن رهیانان بودانی بوده است مانند خانه زنبور و در میان آنها دو مجسمه بزرگ بیدار شد.

يك خانه که با سلوب فرنگی ساخته شده و سقف آن شیروانی بود آنسوی رودخانه توجه ما را بخود جلب کرد. فرماندار بیرون رفته بود. معاونش که شبیه گراز و پایجامه آبی پوشیده بود و تنک نفس داشت ظاهر آزار اینکه مای اطلاع وارد شدیم مضطرب شده بکابل تلفن کرد. بایوان خانه آمده کشت زارهای سبز و درخشان و رودخانه نیلی رنگ را که دو طرف آن چنارهای سبز صف کشیده بود و جاده‌های سرخ رنگ را که در آن روستائیان با چهار پایان خود در حرکت بودند تماشا کردیم. همینکه بیالا نظر افکندیم دو مجسمه بود را دیدیم که بفاصله يك میل قرار داشتند و بایوان خیره شده بودند و گفتی بهمانی عصرانه آمده‌اند. تکه برق زرد و بنفشه رنگ از ابر جدا شد. تند در دره پیچید و چند قطره باران بارید. سپس باران تند باریدن گرفت و تا يك ساعت خانه را تکان میداد. چون بپایان رسید برف تازه بر قلعه‌های نیلی رنگ کوهها نشسته بود.

شهر - ۹۰۰ یا - ۲۴۰ میلی بامیان : ۹ ژوئن. میل ندارم مدتی در بامیان بمانم. آثار هنری آن تازگی ندارد. > هوان تسانگ < که سال ۶۳۲ با اینجا آمده است مینویسد مجسمه‌های بودا اکلیل دارد و برنگ برونز است و پنجهزار رهیان در خانه‌های پیچ در پیچ اطراف آن بسر می‌برند.

پنجمبر اسلام در همان سال از دنیا رفت و در پایان قرن اول هجرت اعراب باین سرزمین رسیدند. اما یکصد و پنجاه سال طول کشید تا رهیانان ریشه کن شدند. میتوان



تصور کرد که اعراب بایشان و بت‌هایشان چگونه مینگریستند و در این دره‌ها با ایشان نبرد میکردند. گمان میکنم اندیشه نادرشاه نیز که پس از هزار سال باینجا آمد و فرمان داد تا يك پای بت بزرگ را شکستند همانگونه بوده است.

بت بزرگ بیلندی ۱۷۴ پا است و بت کوچک ۱۱۵ پا و فاصله میان آنها ربع میل است. بر بت بزرگ آثار روکش باقی است که برنگ سرخ بوده و شاید زمینه اکلیل بوده باشد. هیچکدام ارزش هنری ندارد ولی زنده نیست. عیب آنها در نبودن شکوه درجه بزرگ ولی ناستوار آنهاست. حتی در مصالح آنها نیز زیبایی نیست زیرا از صخره نه بلکه از سنگ ریگی ساخته شده‌اند. کلنگ بدست چند تارک دنیا داده از ایشان خواسته‌اند که شبیه مجسمه زشتی را که نیمه یونانی و متعلق بهندیا چین بوده است بسازند و آنچه از آب درآمد ارزش زحمتی را که کشیده شده است ندارد. سقف طاقناهایی که بتها در آنجا قرار دارند روکش و رنگ دارد. بدیوار طاقنمای کوچک يك منظر پیروزی برنگ زرد و سرخ و آبی نقاشی شده است. «هاکین» ۱ و هرتسفلد ۲ و چند سیاح دیگر در این نقاشی نفوذ ساسانی دریافته‌اند. یکصدسال پیش «ماسون» ۳ کتیبه‌ای بزبان پهلوی در اینجا یافت و عقیده سیاحان یاد شده از آن سرچشمه گرفته است. موی سر آنها سرخ است. میان هر يك از این شکلها نیلوفری سه برگی روئیده است. بنظر ما چنین آمد ولی در جای دیگر ممکن است سه شاخه چراغ گاز کلیسا بنظر آید. بالای آن منظره جاده بی چهارخانه چهارخانه و رنگ رفته است. بالاتر از آن يك حاشیه برده سرخ و لبه آن برنگ برطالوس است. بالای آن دوردیف دیگر بودای کوچک قرار دارند که پشت سر آنها نخست نور و سپس تخت دیده میشود و روی تختها فرش رنگارنگ و جواهر نشان میباشد. در میان تختها جامهای پایه بلند بشکل مغل دوره ساکسون هارنیز فرشته‌ها در حال پرواز دیده میشوند. بالای سر منظره نیست. آب و رنگ متعارفی و خاکی سیر ربوندی، سرخ شکلاتی، سبز و آبی کم رنگ است.

از موضوع نقاشیها چنین برمی آید که در قرن پنجم و ششم افکار ایرانی و چینی و هندی و یونانی در بامیان گرد آمده بوده است. برخورد این سبکها جالب توجه میباشد ولی نتیجه‌ای که از آن بدست آمده مطبوع نیست. باید گفت شمایل پنج بودای کوچک که در پایین طاقنا کشیده شده مستثنی است زیرا بگفته «هاکین» کهنه‌تر از نقاشیهای دیگر است. شمایل آرام آنها از بیابانهای مغز و بهترین نمونه شمایل نگاری بودائی است. در اطاقهای درون کوه نیز آثار معماری آن عصر که همپایه نقاشی آن بوده است دیده میشود. رهبانان ناگزیر بوده‌اند که عبادتگاه خود را بشکلی گیرا در بیاورند. ستونها را بسبک درونی معابد سنگی هندوستان تراشیده و از سه شاخه‌های آویزه‌بی بزرگ و پرتوهای چپ و راست و قبه‌های کوچک ناچور بر ساخته‌اند در صورتی که الگوهای مناسب دیگری نیز در دسترس داشته‌اند. نتیجه‌ای که از نفوذ ساسانی بدست آمده معقولانه‌تر است. مثلا تالار بزرگی در آنجا هست که شباهت بسیار بشبستانهای فیروز آباد دارد و گچ بریهای آن که بشکل کمان در بالای مقرنس قرار دارد طرز بکار بردن شیوه گچ



بری ساسانی را در آغاز نشان میدهد. در غارهای دیگر گنبدها روی دیوارهای گرد یا هشت گوشه قرار گرفته است و بعضی از دیوارها دارای تراشهای فراوان است. بر یکی از آنها يك نوار گل و بته (اسلیمی) است که ممکن است گل و بته‌های موجود در مسجد قزوین که ششصدسال پس از آن بنا شده از آن تقلید شده باشد. ولی ارتباط قابل ملاحظه‌ای که میان معماری اینجا و آثار اسلامی هست و نشان میدهد که صنایع اسلام مستقیماً از اختراعات پیشینیان آتش پرست اقتباس شده همانا گنبد چهار گوشه است که بر چهار مقرنس و هر مقرنس بر پنج کمان متساوی قرار گرفته است. این شیوه خارق‌العاده در مقبره‌ای نیز که در «کسان» واقع در شمال افغانستان است و در سده چهاردهم ساخته شده و يك کمان هم زیادتر دارد دیده میشود.

باستانشناسان فرانسوی هنگام اقامت خود در اینجا غارها را بوضع نیکومی در آورده‌اند: روکش‌های رنگ شده را تعمیر کرده و هر جا لازم بوده پلکان ساخته و آگهی‌های بجا و مناسب بزبان فرانسه و فارسی برای راهنمایی کسانی که گزارش‌های چاپ شده ایشانرا ندیده باشند نصب کرده‌اند از قبیل: گروه ج: تالار اجتماعات. گروه د: حرم، نفوذ ایرانی و غیره.

بار دیگر بجاده کابل وارد شدیم که آخرین شاخه قندوز هنوز از پهلوی آن میگذرد. بسوی دره شبر پیش رفتیم و به تپه‌های لغت رسیدیم. غلاتی که آنجا کاشته بودند افشانی سبزروی زمین قهوه‌ئی رنگ مینمود. مردی را دیدیم که گفت جاده آنسوی دره بواسطه ریزش کوه بسته است. وقت تنگ بود و نتوانستیم آنجا را بازدید کنیم بهمین علت بدیه شبر باز گشتیم که عبارتست از چند خانه دور افتاده که زیر قله‌های لغت ساخته شده است.

امروز بامداد کریستوفر بزدن تخم مرغ بادشسته خود مشغول بود که آتش خاموش شد. قیس را گفت برو قدری دیگر چوب بیاور. دوباره گفت. سپس دشته خود را بشکم او برد. ناگفته نماند که چون بدیه شبر رسیدیم او و خلیفه میخواستند باما هم اطلاق شوند و ما بیهانه تنگی جا نپذیرفتیم. از آنجا که این رفتار را از ما انتظار نداشتند قیس ما را اندرز دادن گرفت و گفت «شک نیست که آداب شما فرنگی است اما باید بدانید که در افغانستان پیشرفت کارها بدوستی وابسته است. اگر من برای شما کاری انجام میدهم از آن جهت است که باشما دوستم و نه بامر شما. من مأمور دولت هستم نه خدمتگزار شما. امید وارم بقیه سفر را با هم دوست باشیم تا من بتوانم برای شما کار بکنم...» نداشتن خدمتگزار تقصیر ما نیست. از هرات باینطرف بهر شهر که رسیدیم خواستیم خدمتگزاری بگیریم. همه جا مأموران دولت بما گفتند نگهبانانی که بشما میدهم خدمت شما را خواهند کرد. تشریح هم که به قیس زدیم بعلت باور کردن سخن آنان بوده است. با اینهمه گفته‌های او ما را شرمنده ساخت.

بعد از شام دهقانان کنسرتی ترتیب دادند خلیفه گفت: افغانستان و ایران و انگلستان و هند موسیقی خوب دارند و بس. کریستوفر پرسید روسیه چطور. خلیفه گفت روسیه؟ موسیقی روسی خراب است.



چاربکار - ۵۳۰۰ پا ۷۴ میلی شبر - ۱۰ ژوئن : يك چانه بلكه بیش از ده جا کوه ریزش کرده بود و بهمین علت نتوانستیم امشب بکابل برسیم . فاصله اینجا تا کابل چهل میل بیش نیست و پلی دیده میشود که از آهن ساخته شده و اعلام میدارد که حوالی پای تخت و از تمدن برخوردار است . در این کاروانسرا روی صندلی نشسته سر میز شام خوردیم و ناگهان بخاطر مان گذشت که سفرمان رو بیابان است . هفته گذشته مشغله ما بسیار بوده است . بساعت از خواب برخاستن ، پختن حریره روی آتش چوب ، سفارش کردن غذا و جادادن آن در ظرف سفری کوچک که درون حلبی است و از ایران آورده ایم و اکنون شکسته است ، پر کردن چراغهای نفتی برای شبها که باید در هوای آزاد باشیم ، از کامیون بیابان جستن و از سرچشمهها شیشههای آب را پر کردن ، پاک کردن کفشها يك روز در میان ، جیره سیکار بخدمتگزاران دادن و آنها را خوشدل ساختن کارهایی است که بآنها خو گرفته ایم و انجام میدهیم و اندیشه اینکه این برنامه فردا پایان می پذیرد ما را افسرده ساخته است .

دره شبر ده هزار پابلند است . نزدیک خط برف بار دیگر از پهلوی قندوز گذشتیم که بصورت چشمه ای کوچک روان بود و بسوی آمو و دریای اورال میرفت . پس از پنج دقیقه يك چشمه دیگر آنرا دیدیم که بسوی رودخانه سند و اقیانوس هند روان بود . مطالعه جغرافیائی خالی از هیجان نیست .

يك میل آنسوی دره بنخستین ریزش کوه رسیدیم . صخره های بزرگ بمیان جاده افتاده و روی آنها از گل و شن پوشیده شده بود . گروهی راهساز واقعی در اینجا بکار گماشته شده بودند . ده میل دورتر بموانع بزرگتر و دشوارتر برخوردیم و چند روستائی کبچ را دیدیم که مانند کودکان با خاکها بازی میکردند . ناگزیر پیش رفته مانند سرکارگر آنها را راهنمائی کردم . آب گل آلوده رودخانه نیمی از کشت های پائین جاده را تباه کرده است و اکنون طغیان دوباره رودخانه نیم دیگر را نیز تهدید می کند زنان دبه داس برداشته هر اسان آمده اند تا آنچه رامانده است درو کنند . روستائیان باز کردن راه را وظیفه خود می شمارند ولی چند قاطرچی که فرارسیدند حاضر نشدند بیاز کردن راه کمک کنند . بنابراین سید جمال چند سیلی بگوش آنان زد و خلیفه نیز تفنگ خود را بسوی آنها بلند کرد تا از ترس تن در دادند .

اطراف رودخانه ای که بسوی هند روان بود گل سرخ روئیده بود . دره ها سبز تر شد . بیرون دبه درختهای گردوی بسیار روئیده بود . دکانداران هندی با مندپلهای گرد رنگارنگ درد کانهای خود در دبه نشسته بودند . ناگهان پل آهنین چاربکار مانند سیلی که بصورت بخورد مقابل چشم ما پدیدار شد .

کابل ۵۹۰۰ پا - ۳۶ میلی چاربکار - ۱۱ ژوئن . از هرات تا اینجا ۹۳۰ میل راه بیموده و از آنجمله ۴۵ میل را با اسب طی کرده ایم . جلگه چاربکار را ترک کرده از جاده بی کوهستانی و پر پیچ و خم بجلگه کوچکتیری که اطراف آنرا کوه فرا گرفته است وارد شدیم . در میان درختها آب روان و شپروانی خانه ها بچشم میخورد . دم دروازه کابل پاسبانان تفنگ خلیفه



وقیس را گرفتند و کوشش آنان بجائی نرسید. چون عمامه برداشتن کسی باور نیکرد که مامور دولت باشند. من و کریستوفر بوزارت امور خارجه رفتیم. چند سیاح تازه وارد انگلیسی را دیدیم که از بلکان نرده دار آنجا بالا می رفتند. از آنجا بمهمانخانه رفتیم. در هر اطاق خواب يك دسته کاغذ سفید برای نوشتن نامه دیده میشد. سفارت خانه روس رفتیم. هنوز جواب مسکو به تلگراف بوریچنکو نرسیده بود. بمغازه آلمانی برای خرید شراب سفید مراجعه کردیم. صاحب مغازه گفت باید اجازه از وزیر بازرگانی بیاورید. از آنجا سفارت خانه انگلیس رفتیم. وزیر مختار گفت همین جا منزل کنید. خانه ایست سفید. چند ستون وقار بآن بخشیده و مانند خانه های انگلستان مفروش شده است. پشه بند و باد بیزن که نشانه خانه های مشرق زمین است ندارد. کریستوفر میگوید شکفت است که دیوار اطاق در حال فروریختن نیست. کارمندان سفارت خانه را نیز عقیده اینست که ندادن روایید بکارمندان سفارت روس برای عبور از هندوستان احمقانه است. از قرار معلوم اگر روسی تانزدیک مرز جلال آباد برود دولت هندنامه رسمی شکایت بکابل میفرستد. بنا بر این میان دوسفارت خانه و دولت افغانستان دوستانه موافقت بعمل آمده است که انگلیسیان در شمال و روسیان در جنوب افغانستان سفر نکنند. بهمین سبب ماموران افغانی در مزار شریف اجازه رفتن برودخانه آمو بدادند اما علت آنرا نگفتند مبادا اختیارات ایشان محدود نماید. رسیدن ما تانزدیک مرز نیز توفیقی بوده است خاصه اینکه از قرار معلوم حاجی لعل مجید که اتومبیل کریستوفر را خریداری کرد و راننده آن چهشید چنین انتشار داده اند که ماجاسوس هستیم و بمنظور برداشتن نقشه سفر می کنیم. اگر بار دیگر چنین سفری برایم پیش آید قبل از حرکت درس جاسوسی خواهم خواند. وقتیکه انسان ناگزیر است زبان این کار را تحمل کند چه عیب دارد که از سود آن نیز، اگر سودی در آن باشد تا حدی برخوردار شود.

سیاست بریتانیا این روزها بگلپهائی که وزیر مختار در باغ سفارت کاشته وابسته است. روز سوم ژوئن که جشن تولد پادشاه انگلستان برگزار شده همه آنها شکفته بوده است و افغانان که همه گل دوست هستند از پرورش این همه گل در شکفت شده اند. بامداد روز بعد کارت و بیزیت وزیر دربار بدرختهای پر گل آویزان بوده و معلوم شده است که باغبان وزیر شبانه بیباغ سفارت آمده و آنها را آویخته است. سپس وزیران دیگر هم قلمه خواسته اند و بر سر درخت شقایق کشمکش برپاست و قرار شده است سال آینده قلمه بایشان داده شود. هر چند گلپهای سرخ بسیار باشکوه است ولی من از آن درخت میوه افغانی که نزدیک در سفارتخانه است خوشم می آید. بلندی آن پانزده پا و غرق شکوفه است بطوریکه برگی بر آن دیده نمیشود.

کابل: ۱۴ ژوئن. امروز چیزی که قابل یادداشت باشد ندیدم. باغ سفارت خانه بقدری لذت بخش است که ترك کردن آن مشکل می نماید. گل تاج ملوک و گل کاسه در میان چمنها و روی تپه ها و وزیر الاجیقهای سایه دار کاشته شده است. اگر آن کوه ارغوانی رنگ پشت ساختمان سفید دیده نمیشد چنان مینمود که انسان در یکی از باغهای انگلستان است. نود تن سفارت خانه را میگردانند. امروز عصر هنگام بازی تنیس شش



پسر برای آوردن توپ لباس یکنواخت پوشیده بودند. مردم انگلستان شکایت دارند که سفارت خانه های ماهنوز بدستور لرد سالیسبری رفتار میکنند و کمک بمسافران را وظیفه خود نمیدانند. عقیده من جز اینست. بطوریکه همه مسافران ملاحظه می کنند این سفارت خانه کاری جز رسیدگی بامور اتباع خود ندارد و گذشته از مسافران انگلیسی برای امریکاییانی نیز که باین کشور وارد میشوند غالباً گرفتاری پیش می آید و چون خود سفارت خانه ندارند باینجا متوسل میشوند و از کمک بایشان دریغ نمیشود.

غزنی - ۷۳۰۰۰ با ۹۸ میلی کابل ۱۵ ژوئن: سفر ما باین شهر چهار ساعت و نیم طول کشید. جاده آن شوسه و استوار است و از میان «صحرا بالا» میگذرد که غرق گل زنبق است. دوستون معروف پیروزی در راهی که بدیه «روضه» مهروود قرار دارد و فاصله آنها از یکدیگر ۷۰۰ کز است. تنه آنها هشت گوشه و بشکل ستاره و بلندی هر یک ۷۰ پامی باشد و اکنون بمنظور جلوگیری از خرابی سرپوش حلبی روی آنها گذاشته شده است. «و این ۱۰۰ سال ۱۸۳۶ باینجا آمده و شکل این دوستون را کشیده است که نشان میدهد بالای این هشت گوشه یک تنه کرد بقدر دو برابر این هشت گوشه قرار داشته است چنین بنظر میرسد که این دوستون ابتدا منارهائی بوده که برای یادگار و نه بمنظور مراسم مذهبی ساخته شده باشد زیرا در زمینهای اطراف آنها اثری نیست که نشان دهد روزی مسجدی در اینجا بوده. ساختن چنین برجها رسم ساسانیان بود. ایرانیان بعد از اسلام نیز تا قرن چهارم این رسم را برقرار میداشتند. منارهائی که در دامغان و سبزوار و اصفهان است همه بهمین ترتیب دور افتاده است.

درباره بنیان گذاران این دوستون اختلاف هست: «راولینسون ۲۰۰ سال ۱۸۴۳ کتیبه های آنها را انتشار داد و نوشت که بزرگتر و مجلل تر آن دو بسلطان محمود موسس امپراطوری غزنوی و ولی نعمت فردوسی و ابوعلی سینا» تعلق دارد. اما چنین می نماید که یادداشتهای راولینسون درهم ریخته باشد زیرا که «فلوری» کتیبه شناس نامی که که سال ۱۹۲۵ نبشته های این دوستون را خواند متوجه شد که مطالب مربوط بسلطان محمود برستون کوچکتر نقش شده و نام سلطان محمود سوم فرزند ابراهیم در کتیبه آن دیگر است. بنا بر این تاریخ بنای ستون کوچک باید پیش از ۱۰۳۰ و تاریخ دیگری میان سالهای ۱۰۹۹ و ۱۱۱۴ میلادی باشد.

تفاوت آنها در پهنای آنهاست. قطر یکی در صورتیکه پایه سنگی آن در نظر گرفته نشود در حدود ۲۵ پا و از آن دیگری در حدود ۲۲ پا میباشد. هر دو از آجر سرخ رنگ ساخته شده و با سفال سرخ کنده کاری شده زینت یافته است. هر یک از بدنه های هشتگانه خود بهشت قسمت منقسم و جداگانه تزئین شده و عمق آنها مختلف است. در میان قسمتهای سوم و چهارم، پنجم و ششم، هفتم و هشتم تیرچوبی کار گذاشته اند.

صرف نظر از خطوط منکسری که با آجر تعبیه شده تزئین ستون کوچک منحصر بدو نوار باریک سفالین در میان و شانزده صفحه کتیبه کوفی است که در بالا قرار دارد و بر آنها نبشته است: .. خلیفه الاسلام ... ابوالمظفر ... ابوالقاسم محمود خلدالله ملکه ...

۱- Vigne ۲- J. A. Rawlinson ۳- شیخ الرئیس ابوعلی سینا بدربار محمود رفت ۴- Flury